



جستارهای درباره عقلانیت



مقاله‌هایی از:

جورجیو ژوللی | جفرای فل

یوانا کوچوردی | فانیل هجر

مزیلین گای پیتی

کارسون چنگ | پیسیپر کوماو مایرا

ونه گنون

گزینش و ویرایش:

سید احمد موسوی خویننی

التم

سرشناسه: موسوی خوئینی، سیداحمد، ۱۳۶۵ -
عنوان و نام پدیدآور: جستارهایی درباره عقلانیت / گریتش
وویرایش سیداحمد موسوی خوئینی.
مشخصات نشر: تهران: ترجمان علوم انسانی، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۲۳۲ ص: ۱۴/ ۲۱×۵/ ۵ س.م.
شابک: ۶-۷-۹۴۷۹۴-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیا
یادداشت: نمایه.
موضوع: عقل گرایی -- مقاله ها و خطابه ها
موضوع: عقل -- مقاله ها و خطابه ها
رده بندی کنگره: ۱۳۹۴: ۵۸ ج ۸۳۳/ B
رده بندی دیویی: ۱۴۹/۷
شماره کتابشناسی ملی: ۳۸۸۹۹۱۷

جستارهایی دربارهٔ عقلانیت



گزینش و ویرایش
سید احمد موسوی خونی



ناشر: ترجمان علوم انسانی

گزینش و ویرایش:

سید احمد موسوی خویی

طراح جلد: علی باقری

صفحه آرا: سید میثم عامری

ناظر فنی و تولید: امیر حسین ندیری

نویت چاپ: اول، پاییز ۱۳۹۴

شمارگان: ۵۰۰ نسخه



ترجمان: تهران، خیابان نجات‌اللہی، خیابان اراک،

پلاک ۴۶، طبقه ۴، تلفن: ۱۸ و ۸۸۸۵۴۳۱۴

پست الکترونیک: info@tarjomaan.com

حقوق چاپ و نشر در قالب های کاغذی،

الکترونیکی و صوتی، انحصاراً برای انتشارات

ترجمان علوم انسانی محفوظ است.

فهرست

- ۷ مقدمه
- ۱۳ «ضعف» عقل در عصر روشنگری
جورجیو تونلی یاسر خوشنویس
- ۴۳ بحران عقل، قرائتی از مقاله «پرسش وجود» هایدگر
جوزف پی فل زینب انصاری
- ۸۹ «عقلانیت» و «عقلانیت‌ها» در قالب مباحثه مدرنیسم و پست مدرنیسم
یوانا کوچوردی زینب انصاری
- ۱۰۳ تفکر انتقادی، پست مدرنیسم و ارزشیابی عقلانی
دانلد هچر محسن ملکی
- ۱۲۹ اندیشه کی‌یرک‌گور درباره عقلانیت
مریلین گای پیتی سید احمد موسوی خوئینی
- ۱۵۳ عقل و شهود در فلسفه چینی
کارسون چنگ احمد قطبی میمنندی
- ۱۷۷ جایگاه عقل در فلسفه هندو، کلاسیک و معاصر
س ک مایترا رثوف نصرتیان
- ۲۰۹ متافیزیک شرقی
رنه گنون احمد قطبی میمنندی
- ۲۳۱ نمایه



بسم الله الرحمن الرحيم

﴿مقدمه﴾

مقالات پیش رو، در سال ۹۲، به تدریج در قالب پرونده‌ای دربارهٔ عقلانیت، بر روی وبگاه ترجمان قرار گرفتند. این مقالات پیوندی زنجیره‌ای با یکدیگر ندارند و هر مقاله ادامهٔ منطقی بحث مقاله پیش از خود نیست؛ اما پیوندی بافتاری میان آن‌ها وجود دارد، به گونه‌ای که تمام مقاله‌ها از مسائلی مشترکی بحث می‌کنند و مجموعهٔ آن‌ها گرایشی شبیه به یکدیگر دارند. بحث اصلی این مقالات دربارهٔ معضلات عقلانیت مدرن و سپس نقد عقلانیت پست مدرن است. کوشش نویسندگان این است که از طرفی مرزهای عقلانیت مدرن را نشان دهند و از طرف دیگر، اصولی برای بازسازی نظریهٔ عقلانیت ارائه کنند، به گونه‌ای که نه گرفتار جزم‌اندیشی شود نه گرفتار نسبی‌گرایی. بنابراین محتوای تمام مقالات در معارضه با مسائلی از قبیل خودبنیادی عقل، نسبی بودن عقلانیت و ناممکن بودن انتخاب عقلانی شکل می‌گیرد. با این توضیح، گرایش عمومی این مقالات بررسی ضعف‌های عقلانیت مدرن و نقد نسبی‌گرایی پست مدرن است. مقاله‌های این کتاب در دو دسته تنظیم شده‌اند. دسته اول آن‌هایی است که دربارهٔ عقلانیت مدرن و معضلات آن، در چهارچوب فلسفهٔ غرب بحث می‌کنند؛ دسته دوم دربارهٔ برداشت‌هایی از عقلانیت است که خارج از چهارچوب اندیشهٔ فلسفی غربی شکل گرفته‌اند.

جورجیو تونلی، مورخ مشهور تاریخ روشنگری، در مقالهٔ «ضعف عقل در عصر روشنگری»، نتیجهٔ تحقیقات ده‌سالهٔ خود دربارهٔ روشنگری را جمع بندی می‌کند

تا نشان دهد اصلی‌ترین ویژگی متفکران عصرروشنگری، بصیرت آن‌ها درباره حدود عقل و مرزهای اندیشه بشری بوده است. این مقاله نقد برداشتی از دوره روشنگری است که همچنان در فضای تفکرما جاری و بلکه غالب است. مطابق این تلقی رایج، عصرروشنگری با شعار «جسور باش در دانستن» شناخته می‌شود؛ عصری که متفکرانش خوشبینانه، به توانایی بی حد و مرز عقل بشری باور داشتند و معتقد بودند زمان رهایی عقل از قید و بندها و قدم برداشتن در مسیر کشف رازهای طبیعت به کمک عقل تنها فرارسیده است. تونلی معتقد است چنین برداشتی ناشی از چشم پوشیدن از جزئیات است و یافته اصلی متفکران عصرروشنگری حد و مرز داشتن عقل است نه ایمان به توانایی‌های بی حد و مرز عقل. تونلی برای نشان دادن این گرایش، پس از ذکر ملاحظات مقدماتی درباره تفکیک روشنگری از پیشاروشنگری و تفاوت میان روشنگری آلمانی، انگلیسی و فرانسوی، آراء و گرایش‌های متفکران عصرروشنگری درباره این موضوعات را بررسی می‌کند: نگاه متفکران این دوره نسبت به گذشتگان خود، معرفت به اشیائی که فراتر از تجربه انسانی هستند، امکان کسب معرفت به اشیاء آنچنان که هستند، شناخت جوهر، مسئله بافتار درونی اجسام، معرفت به علل، امکان دستیابی به نظام، مفهوم عدم تناهی. جوزف پی فل در مقاله «بحران عقل، قرائتی از مقاله پرسش وجود هایدگر»، نامه هایدگر به ارنست یونگر را بازخوانی می‌کند و مبتنی بر این بازخوانی، شرح مفصلی از راه حل هایدگر برای بحران عقل در دوره نیهیلیسم ارائه می‌دهد. او معتقد است نباید نقد هایدگر از عقل را رویگردانی از عقل بماهو عقل تلقی کنیم. هدف هایدگر همان هدف کانت و هوسرل در بنیان‌گذاری و اعتباربخشی مجدد به عقل است. هایدگر این اعتباربخشی را از طریق یادآوری وجود به عنوان بنیاد عقل ممکن می‌داند و این یادآوری فقط از طریق تجربه عمیق نیهیلیسم امکان‌پذیر است. مطابق خوانش فل، تفکر مبتنی بر یادآوری، هم بنیادی را آشکار می‌کند که به عقل اعتبار می‌بخشد، هم از محدودیت‌های عقل پرده برمی‌دارد. عبور از نیهیلیسم با یادآوری بازگشودگی پیشین اشیاء به عنوان

بنیاد تعقل ممکن است. یادآوری این بنیاد قدرتی محدود اما واقعی به عقل می‌دهد و نشان می‌دهد که فراموش کردن آن بنیاد، کاری که عقل تکنولوژیک می‌کند، چگونه می‌تواند نتیجه‌ای ویرانگر در پی داشته باشد. این مقاله دست‌کم از دو جنبه جذاب است: نخست، با بازخوانی نوشته‌ای از هایدگر، روایتی روشن از اهداف و ایده‌های فلسفه هایدگر ارائه می‌دهد؛ دوم، نقد هایدگر را از عقلانیت به معنای انهدام پایه‌های عقلانیت نمی‌داند؛ برعکس، آن را تلاشی برای بازسازی عقلانیت تلقی می‌کند.

یوانا کوچوردی، فیلسوف ترکیه‌ای و رئیس کرسی فلسفه حقوق بشر یونسکو، در مقاله «عقلانیت و عقلانیت‌ها در قالب مباحثه مدرنیسم و پست مدرنیسم»، این ادعای اندیشمندان پست مدرن را که عقلانیت‌های مختلفی وجود دارد، نقد می‌کند. کوچوردی ابتدا شکل‌گیری تصور رایج از عقلانیت مدرن را مرور می‌کند و اشاره می‌کند که جریان اندیشه غربی در قرن بیستم، بیش از آنکه متأثر از نگاه روشنگری به عقلانیت و تفکر باشد، تحت تأثیر دو جریان پراگماتیسم و مارکسیسم بوده است. به نظر نویسنده، وجه مشترک این دو جریان در سه چیز است: تصور علمی از جهان، تصور پوزیتیویستی از انسان، اعتقاد به اصل «همه چیز جایز است». بنابراین عقلانیت غربی در قرن بیستم، این سه مولفه را دارد. به نظر کوچوردی معارضه با عقلانیت و باور به عقلانیت‌ها ناشی از معادل‌پنداری عقلانیت با عقلانیت غربی است. از نظر کوچوردی این معادل‌پنداری غلط است و ادعای وجود عقلانیت‌ها منشا آشفتگی‌های فکری متعددی می‌شود.

دانلد هچر در مقاله «تفکر انتقادی، پست مدرنیسم و ارزشیابی عقلانی»، نسبی‌گرایی و بافتارگرایی معرفت‌شناسی‌های پست مدرن را نقد می‌کند. هچر می‌خواهد از تفکر انتقادی و وجود معیارهایی ثابت برای گفتگوی عقلانی دفاع کند. به نظر او تفکر انتقادی حد میانه مبنای گروهی دگماتیسم و نسبی‌انگاری پست مدرن است. نویسنده با اصل قرارداد فعالیت گفتگو، می‌کوشد اصول هر گفتگوی معناداری را اثبات کند و بعد با اعمال آن اصول بر

معرفت‌شناسی پست‌مدرن، نشان دهد که بافتارگرایی معرفتی و ادعای نسبی‌بودن معیارهای عقلانیت ادعایی نادرست و خودشکن است.

مریلین گای پیتی در مقاله «اندیشه کی‌یرگور درباره عقلانیت»، مبتنی بر آراء کی‌یرگور، طرحی برای نظریه عقلانیت ارائه می‌کند که نه گرفتار معضلات عقلانیت روشنگری باشد نه گرفتار نسبی‌گرایی. مقاله پیتی نشان می‌دهد که تصور رایج ما از کی‌یرگور، به عنوان متفکری عقل‌ستیز، تصویری نادرست است. پیتی ابتدا اشاره می‌کند که مباحثات درباره عقلانی بودن انتخاب‌های انسان یا به این نتیجه رسیده است که انتخاب عقلانی ممکن نیست، زیرا معیارهای عقلانیت نسبی هستند، یا به این نتیجه رسیده است که انسان می‌تواند میان چهارچوب‌های معرفتی، حرکتی معقول داشته باشد اما این حرکت نتیجه انتخاب نیست بلکه حرکتی تکاملی است. سپس توضیح می‌دهد که چگونه تجربه انسانی از پدیده‌هایی نظیر رنج، به انسان نشان می‌دهد که چهارچوب معرفتی او ناپسند است و باید چهارچوب معرفتی دیگری را برگزیند. براین اساس، انسان‌ها چهارچوب معرفتی خود را هم انتخاب می‌کنند و هم عقلانی انتخاب می‌کنند.

کارسون چنگ در مقاله «عقل و شهود در اندیشه چینی»، جایگاه شهود و عقل در اندیشه چینی را بررسی می‌کند. او در ضمن بیان سیری از تاریخ متفکران چینی، مراحل دستیابی به معرفت در اندیشه آن‌ها را بررسی می‌کند و این‌طور نتیجه می‌گیرد که شهودگرایی در اندیشه چینی سه مولفه عقلانی، ارادی، احساسی را در خود جمع می‌کند. بنابراین معرفت والا نتیجه جمع‌کردن این سه عنصر است.

س ک مایترا در مقاله «جایگاه عقل در فلسفه هندو»، مروری بر آثار متفکران کلاسیک و جدید فلسفه هندو می‌کند. محور بررسی هر متفکر بررسی جایگاه عقل در اندیشه اوست. نویسنده تاکید می‌کند که در فلسفه هندو، عقل جایگاهی مقبول، اما محدود دارد. در اندیشه متفکران هندو، برای دریافت حقایق اصیل باید از حدود عقل فراتر رفت زیرا در نظر آن‌ها عقل در حدود

زندگی روزمره و دنیوی مفید است، یعنی برای رسیدن به اهداف عمل‌گرایانه سیاسی و اجتماعی. بنابراین دیدگاه متفکران هندو در تعارض با عقل نیست، بلکه در تعارض با توانایی عقل برای رسیدن به حقایق اصیل است.

رنه گنون در مقاله «متافیزیک شرقی»، چهارچوب اصلی عقلانیت مطلوب خود را شرح می‌دهد. گنون می‌کوشد متافیزیک را به درستی تعریف کند تا نشان دهد عقلانیت مدرن متافیزیک حقیقی را فراموش کرده است. مطابق تعریف گنون، متافیزیک دغدغه دانستن حقیقت را دارد، دانستی که با آن، انسان آن چیزی می‌شود که می‌داند. گنون سپس مراحل تحقق چنین معرفتی را بر مبنای فلسفه هندو شرح می‌دهد.

لازم می‌دانم از دوستانی که در انتخاب مقاله‌ها و بازبینی ترجمه آن‌ها همکاری کردند تشکر کنم: از علیرضا شفاه، سید ضیاءالدین حسینی، مجتبی اعتمادی‌نیا و مرضیه افراسیابی. همچنین قدردان حمایت و تشویق مرتضی روحانی، دوست عزیز و مدیرانتشارات ترجمان علوم انسانی هستم که در تمام مراحل تهیه این کتاب مرا همراهی کرد.

«ضعف» عقل در عصر روشنگری^۱

جورجیو تونلی

ترجمه یاسر خوشنویس

۱. منبع:

Tonelli, Giorgio (1971). The "Weakness" of Reason in the Age of Enlightenment. Diderot Studies 14:217- 244.

مورخان فلسفه (کاسیرر^۱ و هازارد^۲ و دیگران) عموماً روشنگری را عصری معرفی کرده‌اند که در آن، عقل بشری با طغیان علیه قیدوبندهای سنت و مرجعیت، جسورانه حکومت خود را بر تمامی حوزه‌های معرفت تحکیم کرد و به‌سوی موضوعات تحقیقاتی «علمی» ای آغوش گشود که پیش‌از آن، به‌سبب «پیش‌داوری‌ها» مخفی مانده بودند. همچنین انسان، خوش‌بینانه کوشید به‌کمک ابزارهای فکری، رازهای طبیعت را چه معنوی و چه مادی، دریابد و در مسیر «پیشرفت» بی‌انتها قدم بردارد. بدین‌ترتیب، شعار کانتی «جسور باش در دانستن»^۳ به نماد این عصر مبدل شد.

این دیدگاه کلی دربارهٔ روشنگری قطعاً از برخی منظرها موجه است. تقریباً تمامی احکام مبهم و کلی چنین‌اند؛ اما هدف این جستار نشان‌دادن روی دیگر سکه است: روشنگری درواقع عصر عقل بود، اما یکی از وظایف اصلی‌ای که در این عصر بردوش عقل گذاشته شد مشخص‌کردن محدوده‌های خودِ عقل و مشخص‌کردن دقیق حوزهٔ معرفت ممکن بشری در مقابل اموری بود که ورای حدود فاهمهٔ بشری تلقی می‌شدند.

برخی پیش‌تر در تلقی سنتی از روشنگری تردید کرده‌اند؛ برای نمونه، فونکه^۴ به‌نحوی کلی و ویوربرگ^۵ به‌طور خاص و جزئی^۶ مهم‌تراز همه، رویکرد آر. اچ. پاپکین^۶ است در مسئلهٔ شکاکیت قرن هجدهم. درواقع، شکاکیت یکی از موضوعات اصلی در آن دوره بود و «هیوم» به‌هیچ‌وجه یک مورد منفرد نیست. شخصاً تمایل دارم که حتی شکاکیت شایع‌تری را در قرن هجدهم، نسبت به آنچه پروفیسور پاپکین در نظر دارد، مفروض بگیرم؛^۷ اما شکاکیت را نمی‌توان گرایش عمومی (و حتی بسیار کمتر، به‌عنوان رویکردی نوعی) در این قرن دانست.

1. E. Cassirer

2. P. Hazzard

3. Sapere aude

4. Funke

5. Vyverberg

6. R.H. Popkin

البته رویکرد ضدشکاکیت نیز اهمیت بسیاری داشت و اوج آن در مکتب فهم عرفی در انگلستان و فلسفه «کانت» در آلمان بود. در مقابل، تأکید بر مرزهای فاهمه بشری را می‌توان (به استثنای مواردی اندک اما مهم) گرایش عمومی و نیز (با حدود معینی) گرایش نوعی قرن هجدهم دانست.

اجازه دهید به نحوی مختصر، تفاوت آشکار میان دو موضع شکاکانه و تحدیدی را توضیح دهم؛ اگرچه این کار ممکن است با ساده‌سازی‌هایی بیش از اندازه، همراه باشد.

شکاکیت این [نظری] را به چالش می‌کشد: انسان می‌تواند به حقیقت مطلق با یقینی اثبات‌پذیر (و در مواردی با یقین اخلاقی، مانند «پیرونگرایی تاریخی»^۱) دست یابد. از این منظر، نکته اصلی کیفیت معرفت است: نوعی از یقین که برای بشر امکان‌پذیر باشد.

در مقابل، موضع تحدید متوجه گستره معرفت عقلانی (از هر نوعی که باشد) است. البته این دو موضوع می‌توانند مکمل یکدیگر باشند. برای شکاک مطلق، مسئله تحدید اساساً وجود ندارد؛ اما شکاک معتدل که امکان‌پذیری معرفت محتمل را پیش فرض می‌گیرد، عموماً به تشخیص حدود معرفت علاقه‌مند است. با این حال، متفکران بسیاری در عین حال که گرایش به تشخیص حدود دارند، به هیچ وجه شکاک نیستند: آن‌ها به یقین اثبات‌پذیری توجه می‌کنند که درون محدوده‌های فاهمه بشری ممکن است (یا در واقع، ممکن است) دو محدوده را در نظر بگیرند، یکی برای معرفت یقینی و دیگری برای معرفت محتمل). بدین ترتیب، این متفکران می‌توانند حقیقت مطلق (یا دست‌کم، معرفت ضروری و جهان‌شمول) را تا حدی در دسترس انسان تلقی کنند.

پیش از پرداختن به مسئله این مقاله، ذکر برخی ملاحظات مقدماتی دیگر لازم است.

۱. Historical Pyrrhonism: مکتب شک‌آوری مطلق. نام این مکتب منسوب است به پیرون، متفکر شکاک یونانی، متوفی ۲۷۵ قبل از میلاد [مترجم].

من به «روشنگری» بدون هیچ قیدی اشاره کرده‌ام. درواقع، این اصطلاح معمولاً برچسبی کلی است برای فلسفهٔ قرن هجدهم یا دست‌کم برای بخشی که تفکرِ نوعی آن عصر شمرده می‌شود. باین حال، اگر روشنگری به چیزی بیش از مفهوم صرفاً تاریخی «فلسفهٔ قرن هجدهم» اشاره کند و حتی اگر روندهای «واکنشی» و تا حدی واگرا (مانند گرایش‌های «پیشارمانتیک») و تفاوت‌های گاه مهم میان مکاتب فلسفی قرن هجدهمی درون یک ملت را نادیده بگیریم، باید توجه کنیم که دست‌کم دور روشنگری اساساً متفاوت وجود دارد: یکی از این دو ابتدا در انگلستان و هلند و سپس در فرانسه و ایتالیا و اسپانیا غالب بود و دیگری در آلمان و اسکاندیناوی. اگرچه ممکن است ویژگی‌های مشترک معدود یا حتی متعددی میان این دور روشنگری وجود داشته باشد، به نظر من تفاوت‌های آن‌ها چنان غالب و بنیادین است که بعید است بتوانیم حتی به نحوی بسیار مهم، از یک روشنگری صحبت کنیم. به برخی از این تفاوت‌ها در ادامه اشاره خواهم کرد. مشکل دیگر، تعیین تاریخ است. سؤال این است که با نادیده‌گرفتن پرسش‌های مربوط به دوره‌های درونی روشنگری، چه زمانی روشنگری آغاز شد؟ در بریتانیا، با نیوتن و لاک، یا با شافتمبری^۱ و برکلی و نیوتنی‌های متأخر؟ در فرانسه، با بیل^۲ و فونتئل^۳ یا با ولتر^۴، دیدرو^۵، کندیاک^۶ و موپرتویی^۷؟ در آلمان، با لایبنیتس و کریستیان توماسیوس^۸ یا با شاگردان توماسیوس و ولف؟ به عبارت دیگر، آیا آنچه می‌توان آن را «پیشاروشنگری» نامید (و چنین نیز نامیده شده است)، بخشی از روشنگری است یا خیر؟ مسئلهٔ مناقشه‌برانگیزتر موضوع پایان روشنگری است که به آن نمی‌پردازم.

1. Shaftesbury

2. Bayle

3. Fontenelle

4. Voltaire

5. Diderot

6. Condillac

7. Maupertuis

8. Christian Thomasius

قصده ندارم راه حلی عمومی برای این مسئله مطرح کنم. درواقع، حتی نمی دانم که آیا باید این مسئله را واقعی تلقی کنیم یا خیر. فکرمی کنم که ارائه راه حل فقط در صورتی ممکن خواهد بود که این مسئله را یک مسئله «اعتباری» تلقی کنیم، مسئله ای درباره تمرکز. به هر حال، روشنگری جز در ذهن مورخان و در تطابق با هدف تاریخی خاصی وجود ندارد. باید از نسبی بودن مفاهیم روش شناختی به کاررفته آگاه بود، نه تنها برای اجتناب از خلط و تعارض های آشکار، بلکه برای مقاومت در برابر اغوای هویت های فراتاریخی اسطوره ای.

بدین منظور، به صراحت می گویم که به نظر من مقتضی است در این نوشته، «پیشاروشنگری» را از آنچه «روشنگری» تلقی خواهم کرد، کنار بگذارم. دلیل این کار باتوجه به نکته بعدی روشن خواهد شد.

یکی از تفاوت های مهم روشنگری انگلیسی فرانسوی با روشنگری آلمانی در رویکرد آن ها به گذشته است.

فلاسفه بریتانیایی و فرانسوی در دوره روشنگری (در بیانی کلی)، آشکارا معتقد بودند که برخی از متفکران شاخص سده پیش از آن ها انقلاب بزرگی در فلسفه به انجام رسانده اند. این تلقی از گذشته طبیعتاً همراه با گزینش بود. این دیدگاه پیش از همه متوجه سه نوآور مشهور (و درواقع، بسیار نامتجانس) بود: بیکن و نیوتن و لاک. تصور می شد که این متفکران علم را برای همیشه در مسیر درست خود انداخته اند و وظیفه فعلی این است که اولاً کشفیاتشان از طریق پیروی از شیوه آن ها و نیز اصلاح این شیوه بسط یابد و تکمیل شود و ثانیاً علم جدید، که در قرن پیشین صرفاً در دسترس گروهی محدود بوده است، در دسترس عموم قرار گیرد.

البته متفکران پیشرو دیگری نیز بر فلاسفه دوره روشنگری تأثیر گذاشتند: تردیدی در شایستگی های تاریخی دکارت نبود؛ اما تصور نمی شد که فلسفه او با استانداردها و نیازهای معاصر تطابق دارد. تأثیر واقعی دکارت گرایی در تفکر قرن هجدهم فرانسه را که اخیراً بر آن تأکید می شود، صرفاً تا حدی می توان

به خود دکارت نسبت داد و درواقع، این تأثیر عمدتاً وابسته به دکارتیان متأخر به خصوص «مالبرانش» است.^۱ بیشتر اشارات به تفکر دکارت در این دوره صرفاً بیان‌های نادرستی از فلسفه او هستند. این امر تا جایی پیش می‌رود که دکارت به تناوب پدر موقع‌گرایی^۲ تلقی می‌شود. لایب‌نیتس را خصوصاً در فرانسه ستایش می‌کردند؛ البته معمولاً همراه با احتیاط بسیار.

این چشم‌انداز نسبت به گذشته را می‌توان در مهم‌ترین آثار این دوره، مانند تاریخ انگلستان^۳ هیوم، صفات نظام‌ها^۴ اثر کندیاک و گفتار مقدماتی^۵ دالامبر بر دائرةالمعارف تشخیص داد و تعدادی دیگر از بررسی‌ها نیز آن را تأیید می‌کنند. قطعاً این امر تأثیرات واقعی دیگر متفکران را کنار نمی‌گذارد، از جمله تأثیرات پینل (که بیشتر خوانده شده، اما کمتر تحسین شده است) و اسپینوزا (که علناً محکوم شد، اما به نحوی فوق‌العاده تأثیرگذار بود). آنچه موجب جلب توجه من در این دوره می‌شود، گرایش آگاهانه و بارز روشنگری انگلیسی فرانسوی به گذشته است. این امر به اولین نتیجه‌گیری منجر می‌شود: فلاسفه روشنگری خود را مقلد بیکن و کسانی می‌دانستند که متفکران پیشاروشنگری خوانده می‌شوند (یعنی نیوتن و لاک و لایب‌نیتس).

این امر بدین معناست که اولاً چشم‌انداز رایج کنونی ما که روشنگری را دوره‌ای بسیار اصیل و خلاق می‌داند، دوره‌ای که هویتی مختص به خود دارد (هویتی چنان قدرتمند که منادیان این دوره در سده پیش از آن را متفکران پیشاروشنگری می‌خوانیم)، کاملاً برعکس دیدگاهی است که فلاسفه روشنگری نسبت به خودشان داشتند. آن‌ها قطعاً از تعلقشان به دوره جدیدی از تمدن به خوبی آگاه بودند، اما شایستگی اصلی و تقریباً انحصاری این انقلاب معنوی را به متفکران نسل‌های پیشین نسبت می‌دادند. این نکته یکی از

1. Occasionalism

2. History of England

3. Traite des Systemes

4. Discourse preliminaire